

تن انسان هم این صفت را دارد و جز ماشین چیزی نیست جز اینکه انسان نفسی باروانی هم دارد که مایه حس و شعور و تعقل اوست و امری زائد بر تن است و چنانکه پیش گفتیم با جسم بکلی متباین است و دخالتی در کارهای حیوانی تن ندارد و اینکه میگویند بیرون رفتن روان از تن سبب مرگ میشود خطاست بلکه برعکس مرگ سبب بیرون رفتن روان از تن است و سبب مرگ فساد و تپاهی تن میباشد چنانکه چون بر ماشین عیب راه یافت از کار باز میماند و همچنین اشتباه است که حرکات تن ناشی از نفس میباشد بلکه مایه حرکت اعضاء تن حرارتی است که در او موجود است و آن حرارت هم مانند گرمی آتش است و حدود و زوالش بهمان شرائط و قواعد واقع می شود و هوا برای نگاهداری آن ضرورت دارد و فایده تنفس همین است و نیز دکارت از نخستین اشخاصی است که اعتقاد بدوران خون را تأیید کرده است .

و اما روان یا نفس که طبیعتش از تن بکلی جداست بعضی از اعمال خود را مستقلاً از تن انجام می دهد مانند تعقل و تفکر و بعضی دیگر را بتوسط تن مانند احساس و درک لذت و درد و مهر و کین و غیر آنها و هر چند روان در تمام تن تأثیر دارد ولیکن بیشتر بتوسط مغز کار می کند و از غرایب عقاید دکارت اینست که غده صنوبری مغز را مقر اختصاصی روان می داند .

اما جانوران دارای روان نیستند و باین سبب حس و شعور و عدل ندارند و حرکات آنها مانند ماشین است چنانکه انسان هم اگر از عقل و شعورش صرف نظر کنیم حرکات حیاتیست مانند جانوران حرکات ماشینی است و بنابراین معرفت الحیات هم شعبه از حکمت طبیعی و تابع قواعد علم حرکات است .

علم اخلاق

دکارت در بخش سوم رساله گفتار می گوید چون بنا بر این گذاشتم که کلیه معلومات خود را محل شبهه قرار دهم تا از روی تحقیق معلومات یقینی بدست آورم دیدم در کارهای زندگی نمی توانم بحال تردید بمانم و تا وقتی که اصول و مبانی محکم برای عقاید پیدا نکرده ام بر سبیل موقت باید دستوری بجهت اخلاق پیشنهاد خود بنمایم . آنگاه آن دستور را در ضمن سه قاعده شرح داده و نکات لطیف در آن موقع بیاب میکنند (۱) پس بعد از آنکه قواعد روش و اصول فلسفه خود را بدست آورد در علم اخلاق نیز مطالعات دقیق نمود اما کتابی باین عنوان نگاشته و طاهر آ بیم داشته است از اینکه گرفتار معارضه اولیای دین شود و عقاید او را در اخلاق ناید از نامه های او مخصوصاً آنها که به پرنسس الیزابت نوشته است استنباط نمود. قسمتی از رساله «الاعمال النفسانیه» هم مربوط به اخلاق میشود ولیکن آن رساله در واقع روان شناسی است بمعنایی که امروز

(۱) مراجعه کنید به گفتار دکارت بخش سوم

برای این علم قائمند زیرا که اکنون در روانشناسی فحش در حقیقت و ماهیت نفس نمی کنند و این بحث را با بعد الطبیعه معول نموده اند و روان شناسی علم باحوال روح است و پروژات آن و روابط روح با بدن و تأثیرات آنها یکدیگر و این علم امروز در نزد حکمای مغرب پهنائی عجیب یافته است و میتوان گفت که پس از ارسطو اول کسی که از راه علمی وارد این مباحث شده دکارت است ولیکن ما برای احتراز از طول کلام از بیان آن خودداری می کنیم و با اشاراتی از اخلاقیات دکارت اکتفا می نماییم .

دکارت انسان را فاعل مختار میدانند باین معنی که اراده اش آزاد و دارای اختیار است اما این آزادی و اختیار نه آنچه آن است که اراده خود را بی شرط بر هر چیز تعلق دهد یا اینکه بهر امر اراده کند انجام بگیرد بلکه مقصود این است که اراده انسان قاصر

و ماضی ندارد ولیکن البته ترجیح بی مرجح نمی گراید و برای

انسان

اختیار خود دواعی دارد و همواره می خواهد نیکی و صلاح

مختار است

را برگزیند و از بدی پرهیزد و این قید ماضی آزادی نیست

و بی طرف بودن اراده انسان را اختیار نمیتوان گفت بلکه عین سرگردانی است پس انسان

مختار است اما البته در هر مورد آنچه را صواب میدانند اختیار میکنند و طرف حق را

می گیرند مگر اینکه با اشتباه افتد از آن رو که فهمش کوتاه است و در هر حال درک حقیقت

نمی کند زیرا که میان اراده انسان و مشیت الهی این تفاوت هست که خداوند حق را

ایجاد می کند و مقرر می دارد و انسان موجد حق نیست بلکه باید آنرا تشخیص کند

و پیروی نماید .

و نیز باید در نظر داشت که اگر اراده انسان آزاد و نامحدود است قدرتش

نامحدود نیست ولیکن قدرت خداوند حد ندارد و آنچه مقدر کرده محتوم است اما از

طرف دیگر چون خداوند وجود کامل است البته کاملاً مهربانست

تسلیم و رضا

پس آنچه ما می رسد در خیر و صلاح ماست اگرچه ظاهرأ با

ریح و غم همراه باشد پس نخستین دستور اخلاقی باید تسلیم و رضا در مقابل حواست خداوند باشد

چون معلوم کردیم که تن و روان کاملاً از یکدیگر متمایزند و روان مجرد روحانی

است و اشرف از تن است و ما با او راه نمی یابیم پس حوشی روان برتر از حوشی تن است

و آخرت بهتر از دنیا است پس نباید از امرک ترسید و بمال دنیا

دل نبستن دنیا

دل نباید بست و دسال نداید روحانی باید رفت این دو

و مال دنیا

دستور از اصول مابعد الطبیعه بدست آمد اما از علم طبیعی هم

بیرون بیاوریم باین معنی که چون سررگی جهان بی بردیم و

داستیم آن را نهایتی نیست حقارت و خود کوره زمین را که مسکن

احتراز از تکبر

و مأوای ماست در خواهیم یافت و بر خواهیم خورد تا بسکند مسکن

و تذلل

نیست کلیه عالم برای وجود زمین و زمین برای وجود انسان خلق

شده باشد چه این عقیده ناچار منتهی می شود باینکه مقر اصلی انسان همین خاک است و زندگی حقیقی همین حیات دنیا است و در این صورت همت انسان پست می شود و چون غالباً امور دنیا موافق مطلوب جریان نمی یابد اگر این زندگی را اصل بدانیم تلخ کام و ناراضی خواهیم شد و روزگار را بیدی خواهیم گذرانید ولی اگر امید سعادت اخروی را داشته باشیم هر چند حیات دنیوی بر وفق رضا نباشد خرسند خواهیم بود ضمناً نظر باین مراتب نه غرور و تکبر بیجا خواهیم داشت نه ذلت و فروتنی پست بخود راه خواهیم داد

اما دستوری که در معاشرت بامردم دنیا باید پیروی کرد بنیادش بر این است که اگر چه هر فردی از ما از افراد دیگر جداست ولیکن چون تنها نمی توانیم زیست کنیم ناچار باید منافع خود را تابع منافع حقیقی جماعتی که جزء آنها هستیم بنمائیم پس در این صورت روشن می شود که کره زمین جزئی از کل

نوع پرستی

جهان و مسکن هر یک از افراد بشر است ولیکن هر فردی بقسمتی از این کره بیشتر مخصوص است و بملت و خانواده که در میان آنها متولد شده بیشتر بستگی دارد و نسبت به آنها وفاداری باید بنماید • نمی گوئیم برای اندک خیر دیگران بخود شریک وارد آورد ولیکن عکس آن هم خطاست و اگر کسی این حس را داشته باشد که صلاح کل مقدم بر صلاح جزء است مکارم والا از او ظهور خواهد کرد و حتی برای خدمت بد دیگران جان خود را بخطر خواهد انداخت •

در کارهای زندگی تردید و عدم تصمیم مایه پریشان حالی است زیرا کسی که نمی تواند یکطرف را اختیار کند ناچار از کار خودداری می نماید یا بی رویه کار می کند آنگاه اگر از عمل یا بی عملی او مفسده تولید شود پشیمانی و داخوری برای او دست میدهد و پریشان حال می گردد.

پس برای پرهیز از این پیش آمد باید سبب تردید و بی عزمی را جست و آن جز هواهای نفسانی چیزی نیست که نمی گذارد خیر و شر را چنانکه

پرهیز از تردید

هست در باییم بنا بر این باید نفسانیات را بدرستی شناخت و موارد ظهور و بروز آنها را دریافت و دانست که چگونه می توان آنها را خنثی و بی اثر کرد یا از آنها استفاده نمود و چون هواهای نفسانی غالباً باختلالات مزاجی همراه است برای جلوگیری یا دفع آنها علم طب هم دستیاری تواند نمود و رسیدگی و نکته سنجی در آداب و عادات اهل زمانه نیز سودمند و مؤثر خواهد بود

خلاصه اینکه عمل انسان باید همواره عقل پسند باشد و اگر چنین شود البته سعادت و خرسندی خاطر که مراد و منظور از علم اخلاق همانست حاصل خواهد گردید این بود مجملی از آثار و تعلیمات دکارت که چون اردرازی سخن پرهیز داریم بسیار باختصار گذرانیدیم و جز آنچه ضروری دانستیم چیزی نگفتیم • اکنون وقت آن است که اندکی هم نغادی کنیم سپس نتیجه بگیریم •

نرده بزرگی که بروش دکارت در تحصیل علم گرفته اند این است که در بخش

دوم از رساله گفتار آنجا که قواعد روش خود را بدست میدهد از مشاهده و تجربه سخنی

بیان نیاورده و مانند اصحاب اسکولاستیک تنها تعقل را اساس
تحصیل علم قرار داده است با اینکه از تحقیقات فرنیس بیکن
آگاه و بتجربه معتقد بوده و بدان عمل میکرده است تا آنجا که

خرده گیری بر دکارت

یکی از آزمایشهای معروف (۱) که در علم طبیعی واقع شده و نتیجه بزرگ بخشیده
باشاره و سفارش او بوده و آن آزمایش بلندی ستون مایع است در لوله سر بسته در ارتفاع
های مختلف که بآن واسطه مسلم شد که بالا رفتن مایع در لوله بسبب امتناع خلاء نیست
بلکه فشار و وزن هوا علت آنست و کسانی که علم فیزیک جدید خوانده اند از این مسئله
مسیوقند. ازین گذشته دکارت در بخش پنجم همان رساله بلزوم تجربه اشاره میکند و
جای دیگر میگوید استقراء باید بوسیله آزمایش ثابت و مکمل شود و نیز جهان را تشبیه
بمعاملاتی می کند که برای حل آن محتاج بفرض هستیم پس از آنکه فرض را کردیم بساید
درستی آنرا بتجربه آزمایش کنیم. پس می توان گفت که هر چند دکارت در بیان قواعد
روش خود تجربه را مسکوت گذاشته از آن غافل هم نبوده است

خرده دیگر که بر روش دکارت می گیرند و حق است این است که همه بساطت آن سان که
او تصور کرده بدیهی و روشن و متمایز نیستند و روش ریاضی برای بحث در جمیع علوم
کفایت نمی کند و راه وصول بعلم واحد و تام آن اندازه که او فرض کرده بودن نزدیک
نیست و این بزرگترین اشتباه دکارت است و در این باب با همه مخالفتش با اصحاب
اسکولاستیک نتوانسته است ذهن خود را یکسره از روش ایشان پاک کند و اعتماد و
اتکایش بر عقل پیش از آن بوده که درخور اوست و بقدر کفایت بمحدود و قاصر بودن
عقل پی نبرده بود و دعوی او باینکه بیان کلی از عالم خلقت نماید سبب شده که از
خطا مصون نمانده است چه يك تن هر قدر هوشمند و محقق باشد محال است که از عهده
اینکار بر آید و با آنکه از زمان دکارت تا کنون در ظرف سیصد سال هزاران دانش طلب
در آن راه قدم زده و مجهولات بسیار مکشوف کرده اند هنوز سر رشته حقایق درست
بدست نیامده است و از بیان کلی عالم خلقت و علم واحد یعنی دستوری که بآن وسیله
همه امور جهان را بيك یا چند قاعده کلی در آوریم بسیار دوریم.

در مسائل مربوط بعلم طبیعی هم دکارت اشتباهات چند کرده است که بعضی از آنها
عجیب است مانند اینکه حیوانات را یکسره بیحس و بی شعور دانستند و ماشین پنداشته است
و غده صنوبری مغز را مقرر روح فرض کرده است و آنچه در حقیقت جسم و حرکات آن
و گرد بادها و هیئت عالم گفته است تمام نیست بعضی از عیایند او بطورش معنوم و برخی محل
تردید یا محتاج بتکمیل است.

(۱) آزمایش پاسکال

در کلیات فلسفه و تحقیقات دکارت در ما بعدالطبیعه از همه بیشتر خرد گرفته شده است. بعضی شك دستوری او را بجا ندانسته و طعن زده اند که در آغاز همه معلومات و مدرکات حتی بدیهیات را محل تردید قرار داد بعد برای وصول بیقین بهمان بدیهیات استناد کرد و نیز مدعی شده اند که اصل «میاندیشم پس هستم» مصادره بمطلوب است و متغایر و مستعمل بودن نفس از بدن بوجهی که او بیان کرده است ثابت میشود و نیز گفته شده است که پیش از دکارت هم دانشمندان متوجه بوده اند که انسان بر وجود نفس خود شك نمی تواند بکند و علم بتفلسف علم حضوری است (۱)

و نیز در این باب بحث بسیار شده است که دکارت در هر امر بداهت و روشن بودن آن امر را در نزد عمل مایه یقین دانست و همین بداهت را برهان بر وجود ذات باری قرار داد سپس عنوان کرد که یقینی بودن امور بدیهی مبتنی بر اعتقاد بوجود ذات باری است (۲) و این دور است چون يك امر را بر امر دیگر مبتنی کرد سپس امر دوم بر امر اول مبتنی ساخت. دکارت بر این اعتراض جواب گفته ولیکن حق این است که منظور دکارت هر چه بوده باشد صورت استدلالش دوری است.

و نیز گفته شده است که بر همین دکارت بر اثبات وجود باری نه تازگی دارد نه منع است چنانکه برهان وجودی را اول دفعه آنسلم اقامه کرده و همان وقت صاحب نظران باو اعتراض کردند که وجود ذهنی مسلزم وجود خارجی نیست (۳)

بعقیده ما حق این است که بسیاری از خرددهائی که اشاره کرده ایم بر دکارت وارد است و مخصوصاً می توان گفت دکارت انقلابی را که در ریاضیات و طبیعیات کرده در بحث ما بعدالطبیعه نکرده است و شاید این فقره از آن باشد که بما بعدالطبیعه عقیده و دل بستگی نداشته چنانکه خود این فقره را اقرار کرده است (۴)

با این همه مقام دکارت در میان فیلسوفان و کلیه اهل علم بسیار بلند است و حق این است که پس از چینیسی که یونانیان در علم و حکمت کردند منتهی باسیسی شد که اصحاب سقراط مخصوصاً افلاطون و ارسطو در فلسفه نمودند نخستین انقلابی که در این تأسیس و افع شده آن است که دکارت بعمل آورده است و اصرار و تأکید ما بنخاطر نشان کردن این امر نه برای اظهار ارادت بدکار و تجلیل اوست البتہ تجلیل بزرگان کاری پسندیده است

مقام حقیقی دکارت

(۱) اگوستین این فقره را تصریح کرده (رجوع کنید بصفحه ۶۱) و مدعیان دکارت باو خاطر نشان نمودند و لیکن او گفته است من از این فقره آگاه نبودم. شیخ الرئیس ابو علی سینا هم در کتاب شفاوهم در اشارات باین امر اشاره کرده است ولیکن حق ایست که پیش از دکارت هیچکس علم انسان را بر نفس خود اساس کل علم قرار نداده بود و بیان دکارت از این جهت بدیع است

(۲) رجوع کنید بصفحه ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲

(۳) رجوع کنید بصفحه ۶۸ (۴) رجوع کنید بصفحه ۱۱۵

و لیکن اصل مقصود استفاده از وجود آنهاست و اگر کسی درست بمقام دکارت و انقلابی که او در علم آورده پی نبرد معرفتش در فلسفه و علم ناقص خواهد بود و ما برای اینکه خوانندگان ما از این نقص مبری باشند محض آگاهی ایشان میگوئیم برای پی بردن با انقلاب دکارت باید دید علم و حکمت پیش از دکارت بچه پایه و چگونه بوده و پس از او در اروپا چگونه سیر کرده است آنگاه باید در گفته‌ها و اندیشه‌های دکارت از رساله‌های متعددی که نگاشته و مکانباتی که با فضایی عصر خود نموده مطالعه و تأمل نمود (۱) با توجه مخصوص باینکه دکارت این سخن را بکرسی نشانید که محقق و دانشمند واقعی آن نیست که همواره گفته‌های پیشینیان را زیر و رو کند و باید با استقلال فکر در امور عالم نظر و تأمل کرد و نیز او معلوم نمود که فن منطقی آن‌سان که از پیشینیان مآرسیده وسیله کسب علم نیست و اگر فایده داشته باشد همانا دوری‌چستی از خطای فکرات و درست بیان کردن مطالب و گرنه معلوم کردن مجهولات بیعت در کم و کیف و جنس و فصل و تشریح فضایی شرطیه و حملیه و معدوله و متصله و متصله و منفصله و محصوره و مهمله و عکس و ضد و تقیض و تقابل و مانعة الجمع و مانعة التعلو و امثال آنها صورت نمی‌پذیرد چنانکه در ظرف دوهزار سال از این گفتگوها هیچ معلوم تازه بدست نیامده و آن مقصد راه دیگری دارد و آن راه را دکارت تقریباً بدرستی نموده است و مانند فرانسس بیکن اکتفا بخردن گیری و نکته سنجی و دستور دادن ننموده بلکه بعمل راه را باز کرده است در ریاضیات بواسطه اختراع هندسه تحلیلی و تکمیل جبر و مقابله فتح باب بزرگی نموده و در طبیعات گذشته از کشفیات خاصی که نصیب او شده اساس علم را دگرگون ساخته و نشان داده است که بغیر از آنچه ارسطو و پیروان او گفته اند حرف دیگری هم می‌توان زد و نوع دیگر نیز می‌توان فکر کرد. علم و حکمت اسکولاستیک همه حکایت حد و رسم و جنس و فصل و قوه فعل و ماده و صورت و خاصیت و طبیعت و نفس نباتی و حیوانی و انسانی یعنی لفاظی و خیالبافی بود بالا رفتن بخار بسبب آن بود که جسم گرم طبیعتش میل بالا دارد و زیر رفتن سنگ بسبب آنکه طبع جسم سرد مایل بزیر است. نمو گیاه از اثر نفس نباتی بود و حس حرکت خاصیت نفس حیوانی و نفس علی ذلک

(۱) شنیدم کسی پس از خواندن رساله گفتار اظهار عقیده کرده بود که این جاساب این کتاب را ترجمه کردم تا ایرانیان به پیشند دکارت که بزرگترین فیلسوف اروپاست هیچ مقامی ندارد و اینک اگر تشخیص مقام دکارت بخواندن رساله گفتار میسر می‌شد من خود در حمت میدادم که کتاب سیر حکمت را نویسم و مقدمه آن رساله قرار دهم و آن گوینده یا این مقدمه را بخواند و در شرح فلسفه دکارت و مقام علمی او تأمل کرده است یا بیان من کوتاه بوده است از اینرو درس موضوع است که می‌رید توضیح پرداختم ولی بار خاطرشان میکنم که تا کسی علم و فلسفه جدید را شناسد مقام دکارت را بدرستی در خواهد یافت و رساله گفتار به معرفت کار است و من علم و حکمت جدید و اهمیتش از جهت دیگر است.

دکارت معلوم کرد که این عبارت معنی ندارد و گویندگان آنها خود و دیگران را فریب میدهند و نادانی خویش را پنهان می سازند انسان را حیوان ناطق تعریف کردن یا گیاه را جسم نامی خواندن از حقیقت انسان و گیاه چیزی بدست نمیدهد و از اینکه بگوئیم جسم هیولانی است که صورت جسمیه اختیار کرده بر معلومان ما راجع بماهیت جسم چیزی افزوده نمیشود. علت های غائی که ما برای امور خلقت قائل میشویم همه قیاس بنفس است کارخدا را از خود نباید قیاس بگیریم فکر ما قاصر است از این که بهمیم خداوند گیتی را برای چه آفریده و مرادش از این حوادث چیست ما باید چگونگی و اسباب حدوث امور را دریابیم و از این علم خویش برای کارزندگانی استفاده کنیم.

مکتبه دیگر که باید در آن تأمل کرد این است که دکارت مابعدسراط و افلاطون جداً در پی این مسئله رفته است که علم و ادراک انسان بر چه پایه و سیاد است آیا بمحسوسات اعتباری هست یا نیست؟ آیا برای علم وسیله حقیقی انسان حس است یا عقل؟ حس تا چه اندازه معتبر است و مکدام مدرکات می توان اعتماد کامل نمود؟ حکمای قدیم و عرفا گفته بودند عالم ظاهر حقیقت ندارد اما بیان ایشان درین باب بیشتر شاعرانه بود دکارت اول دفعه بوجه علمی بار نمود که محسوسات انسان با واقع مطابق نیست و فقط وسیله ارتباط بدن با عالم جسمانی است و بصویری از عالم برای ما می سازد که حقیقت ندارد و اگر حقیقت چیز دیگری مثلاً گوش آوار هائی می شود اما صوت حقیقت ندارد و اگر سامعه واقع را درک می کرد فقط حرکاتی از هوا یا اجسام دیگر بنا می نمود (۱)

هر قلیطوس و بعضی دیگر هم حرکات را حقیقت عالم گنجه بودند اما دکارت بر این درستی نمایان کرد و از این رو طبیعیات را مبدل بعلم حرکات نمود و آنرا بر اساسی قرار داد که امروز هم مدار علم است و متوجه کرد که مابعدسپای عالم مادی از یک جسم محسوس همه حا یکی است و علوی و سفلی ندارد تا مراتب همه حرکات مکانی هستند و حرکات کیفی و کمی و وضعی هم در واقع حرکات ایسی می باشد و معرفت نامور طبیعت با احوال باید منتهی شود بعلم مقادیر اجسام و حرکات آنها یعنی اصول ریاضی بر آنها حکم فرماست و از

(۱) از اهمیت این نکته باید عادل شد حکمای قدیم می گنجد علم یعنی صورت اشیا در ذهن عین آن اشیا نیست اما با آنها موافق است یعنی مثلاً آنچه در ذهن ما از گرمی و سردی و ما شد آنها درک میکند با حقیقت منطبق است و میدانیم که که حقیقت همس است که ما درک می کنیم و چنان در این عقیده راسخ بودند که می گنجد هر کس در آن باب شبهه کند دیوانه است امروز مشاهده و تجربه و دلایل و برهان و عقیده دکارت ثابت شده و مسلم گردیده است که ادراکات ما با حقیقت منطبق نیست و آن صورت را ذهن انسان از تأثری که بر او وارد می آید می سازد و نه تنها صوت بلکه حرارت و نور و رنگها و همه حواس جسمانی از حرکت است و اگر ذهن انسان این صورت را بیساحت نکلی چیر دیگر درک می کرد و عالم را دیگر گونه می دید

اینروسف که دکارت دنبال تأسیس علم کل یا ریاضیات عمومی بوده و این همان فیزیک ریاضی است که امروز اساس علم طبیعی واقع شده است. نامحدود بودن عالم و قاعده نشو و ارتقا و حگوبگی بکوبین عوالم شمسی و بسیاری از مسائل دیگر که امروز مورد تحقیق و جستجوی علما و حکما میباشد افکاری است که دکارت موجه بوده و بسیاری از تحقیقات او همور یا عینا مقبول است یا با تصرفات و تکمیلات که در آنها بعمل آمده محل اعتنا و اعتبار میباشد و آنچه هم مقبول نیست باز این تأثیر را داشته است که افکار را بجنبش آورده است و ما برین دکارت مجدد علم و حکمت و مؤسس فلسفه جدید است و سایر این فلسفه جدید هم خود داستانی دراز است که بموقع باید به آن پردازیم.

و اما اینکه تحقیقات دکارت در ما بعد از طبیعه را حسب ما نمی شود آنرا هم نباید گمان کرد از بی نیاد بودن فکر اوست بلکه برعکس باید گفت فکرش ریشه عمیق دارد چنانکه امروز هم بسیاری از حکما ما او هم عقیده اند. بوضیح مطلب اینکه دکارت در فلسفه ما بعد از طبیعه مذاق بر دیک با افلاطون است نفس انسانی را ذاتی میدانند قائم بحدود و بکلنی مستقل ازین و جسم و برای معمولات هر چند که جای آنها در نفس است و خود حقیقی ذاتی قائل است یعنی همانکه آنها را معیومات فطری (۱) میدانند و در فلسفه افلاطونی مثل ناپسندیده شده است و حصول علم بمجرد ادراک برای نفس محتاج بادراک جزئیات نمی داند و هم عقیده نیست با کسانی که وجود معیومات مجرد را ذهنی و مانند تصاویری میدانند که در آئینه نفس می شود و همین اعتماد او را به بی اعتباری محسوسات متوجه نموده و سرانجام علم را بمحصور بمدرکات عقلی دانسته است و از این سبب است که میگوید من هیچ چیز اعتماد ندارم مگر آنچه در رد عقل من روشن و بدیهی باشد یعنی همان معیومات فطری را اساس علم واقعی می پندارد و وقتی که می گوید من وجود ناری را سداقت در می یابم صادی است اگرچه در اشیا ناسد یعنی از روی عقیده می گوید و برهان وجودی هم بر ذات ناری (۲) می بر همین اساس است و هر کس در باره نفس و معیومات عقیده دکارت و آسلا و افلاطون را داشته باشد ناچار این فترات را تصدیق می کند و بر اع همه بر می گردد باید که آیا معمولات حقیقت دارند یا نه تصاویری هستند که در ذهن نقش می یابند و شاید بتوان گفت بیان دکارت عجب نیست عجب از کسانی است که برای نفس و خود مجرد مساعل از بدن قائل ناسند و نیاد عیایدشان در فلسفه اولی با افلاطون و دکارت موافق باشد و بر آنکه دیگر توجه کردی در وقت بهمین بحث است که همانکه گفتم معمولات محققان وجود شامل جسمانی را منقسم دانسته از آن مجردات پی می آورند دکارت عکس این روش را پیس گرفته و از مجردات پی به عالم محسوس برده است و چون عقیده دکارت در باره تصورات فطری و ذات ناری و سداقت عقلی درست پی بردیم مشکل استدلال دوری (۳) او را هم می توان حل کرد و آنرا این قسم تدوین

(۱) رجوع کنید صفحه ۱۰۹ (۲) رجوع کنید صفحه ۱۱۱ - ۱۳ رجوع کنید صفحه ۱۲۲

میکنم که میخواهد بگوید خدا ذاتی است که وجودش سبب نظام و سامان داشتن جهان است و اگر بوجود چنیت ذاتی معتقد نباشیم کارهای عالم را بی سامان و هرج و مرج باید بدانیم در آن صورت بوجود حقایق ثابتی (۱) در جهان نمی توانیم معتقد باشیم پس من چگونه اطمینان کنم که آنچه امروز حقیقت می یابم فردا هم حقیقت باشد ؟

اما چون دانستم که خدا هست بصحت حقایقی که در می یابم میتوانم اطمینان کنم اینست که یکجا در وجود باری پیداهت عقلی استناد می کند و یکجا اطمینان پیداهت را از وجود باری میداند و این استدلال بنظر دوری می آید .

پس در مابعدالطبیعه هم نمی توان گفت دکارت بی پایه و مایه است مگر اینکه در بنیاد فکر او منافسه کنیم و آن داستان دیگری است .

در هر صورت مطلب قابل تأمل است و از مطالعه آن فکرهای نیکو برای شخص پیش می آید چنانکه برای مردمان صاحب نظر پیش آمده و از این پس معلوم خواهیم کرد .

و اگر کسی بگوید از دکارت چه حاصل در طبیعیات خطاها و اشتباهات دارد و الهیات را هم بر پایه قرار نداده است که بی تزلزل باشد گوئیم توقع شما فوق طاقت بشر است و به کسی از گذشتگان تا امروز بآن مقام رسیده و نه از این پس انتظار داریم که بزودی برسد که حقیقت را تمام بیابد .

هر کس فی الجمله دامنه چهل ما را کوتاه کند از او ممنون می شویم و او را مردی ترك می نامیم و فلسفه های فیلسوفان چنانکه پیش از این گفته ایم (۲) مانند کارواسراست که کاروان علم یکجند در آن رفع حوائج می کند سپس آنرا ترك کرده بکارواسرای دیگر می رود .

امید داریم این توضیحات خوانندگان را بفهم حقیقت فلسفه دکارت نزدیک کرده یا لا اقل متوجه ساخته باشد که سرسری به آن نباید نگریست و بیش از این در این موضوع سخن راندن زیاده از گنجایس این کتاب است و هنگام آن رسیده که بسیر حکمت در اروپا پس اردکارت بپردازیم

(۱) رجوع کنید صفحه ۱۱۳ (۲) رجوع کنید صفحه ۳۹

گفتار

دو روش راه بردن عقل

تصنیف

رنه‌دان کارت

فیلسوف نامی فرانسوی

ترجمه بفارسی

نخارش

محمد علی فروغی

ضمیمهٔ جلد نخستین از کتاب سیر حکمه تدر روپ

گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم

اگر این گفتار پرداز نماید که خواندنش همه در یک هنگام میسر نباشد می توان آنرا شش بخش نمود :

بخش نخستین - ملاحظاتی چند در باب علوم را در بر دارد

بخش دوم - قواعد اصلی روشی که مصنف در پی آن بوده است *

بخش سوم - پاره از قواعد اخلاق که از آن روش بر آورده است .

بخش چهارم - دلایل اثبات وجود باری و روح انسانی که بنیاد علم مابعدالطبیعه (۱) است

بخش پنجم - ترتیب مسائل علم طبیعی که آنها را جستجو کرده است مخصوصاً بیان

حرکت قلب و پاره از مشکلات دیگر که معلوم بطب میباشد سپس نقاب بی که میان روح

انسان و روح جانوران هست *

و در بخش آخر گفتگویی کند از آنچه ضرور است برای اینکه در تحقیق

احوال طبیعت بیشتر پیشرفت حاصل شود و آنچه مصنف را بنوشن این کتاب

برانگیخته است .

بخش اول

میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است (۱) چهر کس بهره خود را از آن چنان تمام میداند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیر پسندند از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمیکند و گمان نمبرود همه در این راه کج رفته باشند بلکه باید آن را دلیل دانست بر اینکه قوه درست حکم کردن و تمیز خطا از صواب یعنی خرد با عقل طبعاً در همه یکسان است و اختلاف آرا از این نیست که بعضی بیش از بعض دیگر عقل دارند بلکه از آنست که فکر خود را بروشهای مختلف بکار میبرند و منظورهایی واحد در نظر نمیگیرند چه ذهن نیکو داشتن کافی نیست بلکه اصل آنست که ذهن را درست بکار برند و نفوس هر چه بزرگوار باشند همچنانکه بفضائل بزرگ راه میتوانند یافت بخطاهای فسادش نیز گرفتار میشوند و کسانی که آهسته میروند اگر همواره در راه راست قدم زنند از آنان که میستانند و از راه راست دور میشوند بسی بیستر میروند.

من در باره خود هرگز گمان نبرده‌ام که ذهنم از هیچ جهت درست تر از ذهن عامه باشد بلکه غالباً آرزومند شده‌ام که کس مانند بعضی کسان فکرم تند یا خیالم واضح و روشن و یا حافظه ام وسیع و حاضر میبود و جز این صفات چیزی میدانم که برای کمال ذهن بکار باشد چه عقل را خون حقیقت انسانیت و تنها مایه امیاز انسان از حیوان است در هر کس تمام مینندارم و در این باب پیرو عقیده اجتماعی حکما هستم که میگویند کمی و بیشی در اعراض است و در هر نوع از موجودات صورت (۲) یا حقیقت افراد بیش و کم ندارد اما باک ندارم و میگویم که بگمانم طالعم یار بوده و در روزگار جوانی براههایی افتاده‌ام که مرا بنظرهایی و اصولی رهبری نموده و آن واسطه روسی برای خود درست کرده‌ام که میتوانم بآن روش اندک اندک بر معرفتم بیفزایم و کم کم آرا بیاناتی مرتبه که ذهن ضعیف و عمر کوتاه من امکان وصولش را محتمل است برسانم چه اکنون بهره‌هایی از آنست برده‌ام (۳) که هر چند در احکامی که در باره خود میکنم میخواهم بیشتر بجانب شك متمایل باشم تا غرور و چون ندیده حکیم بکارهای همه مردم مینگریم تقریباً

(۱) در نادی نظر این مدعا عربی مینماید و بعضی گمان کرده اند مصعبان کلام را از روی استهزاء میگویند ولیکن مراد او از عقل آنست که با اصطلاح حکما بر انسان از حیوان ستودنی خواهد گویید همه مردم در فهم و دانش یکسان هستند و از بیانات همه مطلب روشن میشود تا این همه عبارت دوه که هیچکس از عقل بیش از آنچه دارد آرزو میکند - حالی از استهزائی نیست - تکرار هم پیش از دکارت این حرف را زده اند.

(۲) صورت در اینجا با اصطلاح ارسطو و در مقابل ماده استعمال شده یعنی حقیقت هر چیز و صورت و ماده که جوهرند محل اعراضند و اعراض محصیت برادر محقق میسرند.

(۳) هنگامی که دکارت این کتاب را می نوشت با آنکه در سن سی و هشت در ریاضیات اکتشافات عمده بود، و در طبیعیات و الهیات تحقیق براه کرده بود.

هیچ یگ نیست که بچشم لغو و بیپوده بیاید. با اینهمه از پیشرفت‌هایی که بگمان خود در جستجوی حقیقت کرده‌ام بسی خرسندی دارم و برای آینده هم چنان امیدوارم که می‌تواند باور کنم که اگر در میان مشاغل شری شغلی بیکو و مهم باشد آنست که من برگزیده‌ام.

ولیکن ممکن است من باشتباه بوده و آنچه را درو الحاس می‌پندارم من و حرف باشد زیرا که می‌دانم آنچه اندازه در باره خود ممکن است سهو کنیم و از تصدیق‌هایی هم که دوستان درباره ما می‌کنند باید بدگمان باشیم اما دلخواه من آنست که در این گفتار نمایم که از چه راهی رفته‌ام و احوال خود را مانند تصویری نمایش دهم که همه کس بتواند درباره آن حکم کند (۱) تا از عقایدی که اظهار می‌شود و آوازه اش من می‌رسد وسیله معرفتی بیش از آنچه بر حسب عادت بکار می‌برم بدستم آید.

پس در اینجا مرادم این نیست که روشی نشان دهم که همه کس عقل خود را درست راه رد بلکه تنها معصوم اینست که نمایم من عقل خوش را از چه راه برده‌ام زیرا کسانی که می‌خواهند بدیگران دستور دهند باید خود را از آنان دانایتر بدانند و اگر در اندک چیزی بخطا روند سراوار سرزنش خواهند بود.

اما من این نوشته را تنها مانند سرگذشتی یا ملکه افسانه بشمیداد می‌کنم که پاره از نمونه‌های آن شاید سراوار پیروی بوده و بسیاری از آنها در حور مناسبت باشد پس امیدوارم بعضی سود بدهد و بچکس زبان برساند و همه از صد اقب من حشود شوند.

من از کودکی در فصل و ادب پرورده شده بودم و حور اطمنیاسم میدادند که باین وسیله از آنچه برای زندگی سود دارد می‌توان به یقین و وضوح آگاهی یافت هرگز آنها حور تمام داشتم. اما حور دوره تحصیلات را که در انجام آن بر حسب عادت شخص در صف فصلا پذیرفته می‌شود باین رساندم بکسره بعیر عقیده دادم چه خود را با اندازه گرفتار شبهه و خطا یافتم که یدم از کوششی که در داس حورنی کرده‌ام هیچ سودی برده‌ام مگر اینکه همواره بیشتر بسادابی خود بر حورده‌ام در صورتی که در یکی از نامی ترین مدارس اروپا (۲) بودم که اگر در حائنی از روی رمز مردمان داشتمد و خود دارند یهین داشتم آنحاسب و آنچه دیگران در آن دارالعلم فرا می‌گیرند آموخه بودم بلکه معلومی که ما تعلم می‌دادند قناعت نکرده هر کسبانی که از معلومات عرب عبر منداول بحث میکند و بچنگم می‌افساده مطالعه می‌کردم و بر می‌داشتم دیگران در باره من چه عقیده دارند و مرا از همقدمان دست بر می‌شمارند با آنکه بعضی از ایسان سا بود حاشین اسنادان ماشوند

(۱) اشاره است به عاشری که پشت برده عاشری خود پنهان شد بکسکوی مردمانی که نادانی می‌کردند گوش میداد و استفاده می‌کرد.

(۲) مدرسه معروف سلطانی در لده لافلش La Floche از شهرهای فرانسه

گفتار

و عصر خود را هم از جهت رواج علم و بسیاری دانشمندان کمتر از هیچ يك از اعصار گذشته نمی‌دیدم بنا بر این می‌نواستم دیگران را بر سوبه خود قیاس کرده معتقد شوم که در دنیا هیچ علمی چنان بیست که من امیدواری داده بودم .

با اینکه آنچه را که در مدارس بدان اشتغال می‌ورزند ناچیز نمی‌دیدم و میدانستم زبان‌هایی که در آن‌ها می‌آموزند (۱) برای فهم کتب پیشینیان ضرور است و ظرافت افسانه‌ها (۲) ذهن را بدار و آگاهی بر وقایع مهم تاریخی طمع را باید می‌سازد و چون آدمی آنها را با تمیز بخواند قوه تعقل خویش را پرورش میدهد و خواندن همه کتب يك مانند هم مصححی نامردمان بر گوار دوره‌های گذشته است که بویسده آن کتاب‌ها می‌باشند و مصاحبه نارویه است که در ضمن آن بهترین افکار خود را بنام می‌نمایند و بلاغت تأثیرات و محاسبات بی‌بطل دارد . و لطافت و خلوت شعر بهجت انگر است و در ریاضیات تدابیر دقیقی بکار است که هم طمع کنشکار را خرسند و هم کلیه امور را آسان میکند و بار زحمات آسان را سنگ می‌سازد و رسائل اخلاقی مستعمل بر تعلیمات سودمند بسیار است که مردم را با کتب فاضل بر می‌انگیزد و علم الهی راه بهت را مردم می‌حاید و فلسفه شخص را توانا می‌کند که چون از هر باب سخن را بد درست نظر آید و عوم را به اعصاب افکند (۳) و فقه و طب و علوم دیگر بهشتعلین آنها عرت و عمت میرسانند و بالجمله همه حتی آنها که حطا و باطل می‌باشند رو است تا آدهی قدر وقعت واقعی هر يك دریابد و سواند از فریب خوردن برهیزد .

ولیکن (۴) گمان داشتم که بقدر که بابت عمر صرف آموختن زبان و مطالعه کتب قدما و تواریخ و افسانه‌های آنها کرده‌ام زیرا هم مصححی نامردمان پسین فی الجملة مانند مسافرت باشد که يك اداره آگاهی بر آداب ادو امهات ضرور است اسخص تواند در عادات قوم خویش بدستی حکم کند و گمان سرد آنچه رسوم نام مخالفت دارد مسح و باطل است چنانکه این عهد کسائی است که سر و سیاحتی نکرده اند اما هر کس مسافرت بسیار کند سر انجام بهت نکسور خویش بیگانه می‌گردد همچنین اگر آدمی کارهایی که در قرون گذشته بدان اشتغال می‌ورزیدند بر سر گرفته شود از مسائلی که در عصر حاضر محل اتلاست عاری می‌گردد علاوه اس بافانه‌ها سیاری از او رر که متمتع است

(۱) مقصود لغت لاس و وای است که مدی حضرت علمی و به رواج و به صورت هم با يك اداره هست

(۲) مقصود افسانه‌هایی است که در تاریخ و ان و روم کتب بی‌واسطه

(۳) خاصیتی که برای فلسفه بکار می‌کند روح است

(۴) بروسی را که آرمان عالم مسند خواندی که رقی جورده به بردشت

آنها را يك مورد اتقاد مسافرت

۱ ممکن بنظر میآورد و حتی تواریخ صحیح هم مقدار قضایا را تغییر میدهند و بزرگ مینمایند تا مردم را بخواندن آنها راغب سازند و اگر هم چنین نکنند همانا اکثر قضایای حقیر را که چندان برجسته نیست بسکوت میگذرانند و باین سبب امور دیگری را که نقل میکنند چنانکه بوده جلوه نمینماید و هر کس امثال و شواهد تواریخ را جهت رفتار و کردار خویش پیشنهاد کند کارش بدیوانگی کسانی منجر میشود که از پهلوانان و عیاران افسانه‌ها سرمشق می‌گیرند و مقاصد را که وجهه همت میسازد که از قوه او بیرون است (۱)

بلاغت را گرامی داشتم و بشعر عاشق بودم اما این هر دو را در طبع انسان موهبت میدانستم که اکتساب آن میسر نیست چه هر کس از قوه استدلال بهر مند تراست و افکار خوبش را بخته تر میکند تا روشن و مفهوم گردد مدعای خویش را بهتر در اذهان جای میدهد هر چند بزبان روستائی سخن گوید و علم بلاغت نیاموخته باشد و همچنین کسانی که ابتکار مضامین دلپسند کرده و آنها را لطف و آرایش بیشتر میدهند در شعر مقامی عالی تر دارند اگرچه از علم صنعت شعر بی بهره باشند .

از ریاضیات لذت مخصوص میبرد از آنرو که براهینش را یقین و واضح می‌یافتم اما سود درستی از آن در نیافته بودم و چون نفع آثرات آنها در صناعات میدیدم سنگفت داشتم از اینکه بر آن بنیاد سخت و استوار بنائی و الاثر نساخته‌اند (۲) و برعکس این قضیه نوشته‌های قدمای غیر موحد را که از اخلاق بحث کرده‌اند بکاخ بلند بسیار باشکوه مانند یافتم که بنیادش بر آب باشد چه فضایل را بسیار بالا میبرند و بر هر چیز در عالم مزیت مینهند اما وسیله شناخت آنها را درست بدست نمیدهند و غالباً آنچه را باین اسم شریف میخوانند جز سنگدلی یا نخوت یا نومیدی یا پندر کشی چیزی نیست (۳)

(۱) این سرزنش بیجا نبوده است زیرا که آن زمان تاریخ فقط نقل وقایعی بوده است راست یا دروغ و ناقص و بیشتر راجع بسلاطین و جنگهای آنها و چندان باقصه و افسانه تفاوتی نداشته است لیکن امروز تاریخ گذشته از اینکه در صحت و سقم قضایا تحقیق عمیق میکند اکتفا بمحاربات و اعمال ملوک نکرده کلیه احوال اقوام و ملل و ترمی و تنزل آنها را از جهت علم و ادب و صنعت و تجارت و سیاست و دیانت و افکار و عادات و رسوم ظاهر میسازد و علل و اسباب و فلسفه آن هارا جستجو می‌کند و می‌توان گفت مجموعه و خلاصه کلیه معلومات انسان و مخصوصاً اساس سیاست مدن است .

(۲) در احوال دکارت بیان کردیم که پیش از او ریاضیات در واقع تفنن بود و این دانشمندان آرا اساس علم قرار داد .

(۳) نظر مصنف در اینجا بحکمای رواقی است سنگدلی اشاره است باینکه آن جماعت فضیلت را در این میدانستند که نفسانیات و عواطف را ترك کنند چنانکه یکی از آنها پسران خود را که بعقیده او برخلاف مصلحت کشور عمل کرده بودند محکوم بقتل نمود و شاهد اعدام آنها گردید و نخوت اشاره به آنست که حکمای مزبور می‌گفتند حکیم معصوم و آزاد و مستقل و بی نیاز است و اعتنا بهیچکس نمیکردند و نومیدی اشاره است باینکه حکمای رواقی از دنیا ناامید میشدند و حتی خودکشی را روا میداشتند و پندر کشی اشاره به آنستکه بعضی از رواقیان از کشتن دوستان و خویشان و منسوبان بجهت منظور و آمال فلسفی خود دریغ نکرده‌اند چنانکه پروتوس رومی در کشتن فیصر که میخواست جمهوریت روم را مبدل بسلطت کند شرکت نمود بآنکه فیصر بر او حق پندری داشت .

علم الهی خودمان را بسی ارجمند می شمردم و مانند دیگران وصول بهشت را آرزومند بودم اما یقین آموخته بودند که راه آن نادان و نادان یکسان بازااست و رهبرش حقایق منزله میباشد که برتر از عقل های ماست پس جسارت نداشتم که آنرا تابع قوه استدلال ضعیف خود سازم و معتقد بودم که اقدام او نیل بمطالعه در آن حقایق محتاج بتأیید فوق العاده از عالم بالا و احراز مقامی فوق بشر است (۱)

از فلسفه (۲) چیزی نمیگویم جز اینکه میدیدم با آنکه از چندین قرن نفوس ممتاز بدان سرگرم بوده اند هیچ قضیه از آن نیست که موضوع مباحثه و مجادله و بنا بر این مشکوک نباشد و بخود آن چنان غرور نداشتم که امیدوار باشم در این باب برخوردارتر از دیگران شوم و چون ملاحظه کردم که در هر مبحث چندین رأی مختلف میتوان یافت که هر یک از آنها را جمعی از فضلا طرفدارند در صورتیکه البته رأی صواب و حقیقت یکی بیش نیست پس آنچه صحبتش تخمینی بود تقریباً باطل میانگاشتم.

اما دانشهای دیگر چون اصول آنها از فلسفه گرفته شده است قیاس میکردم که بر بنیادی باین سستی ممکن نیست بنامی استوار گذاشته شده باشد و عزت و نعمتی که از آن علوم ممکن بود تحصیل کنم مرا راغب بفرار گرفتن آنها نیساخت چه بفضل الهی خود را نیازمند نمی دیدم که علم را برای مال پیشه کنم و اگر چه مانند پیروان روش کلیان (۳) مجد و شرف را خوار نمیشمردم بر آنچه امیدوار نبودم از روی شایستگی در داشوم چندان واقعی نمیگذاشتم و بر قدر و قیمت تعلیمات خبیثه (۴) هم آن اندازه خود را آگاه میدانستم که از وعده های کیمیاگران و اخبار اهل تنجیم و دروغهای ساحران و نیرنگ ها یا گزافه گوئی های کسانی که پیش از معلومات خود داعیه دارند فریب نخورم.

بنابر این همینکه سنم بجائی رسید که توانستم از اختیار آموزگاران بیرون روم آموختن علوم را یکسره رها کرده بر آن شدم که دیگر طلب نکنم مگر دانشی را که در نفس خود یاد در کتاب بزرگ جهان بیابم و بقیه جوانیرا بجهانگردی و سیاحت در بارها و لشکرها و آمیزش با مردمیکه احوال و اخلاق مختلف دارند و جمع آوری تجارب گوناگون

(۱) در مذهب کاتولیک نجات اخروی با ایمان است و ایمان مبنی و موکول بر تعقل نیست و درک اصول دین و ایمان بتفضل الهی است.

(۲) فلسفه که دکارت مورد تحقیق قرار داده همان اسکولاستیک است و از خصایص و اعتبارات اهل مدرسه این بود که در مسائل حکمت مباحثه و مجادله کنند و در هر حال بالرام خصم نایل شوند.

(۳) کلیبان طائفه از حکمای یونان بودند که حیثیات و اعتبارات دنیوی را حوار می شمردند.

(۴) از تعلیمات خبیثه مقصود کیمیاگری و تنجیم و ساحری است چنانکه بعد توضیح میکند تعلیمات مزبور آن زمان هنوز در اروپا شیوع داشت و خبیث از آن جهت میگفتند که در نزد اهل دیانت حرام بود.

گذرانیدم و نفس خود را در قضایایی که زمانه با من مصادف میساخت بازمایش در میآوردم و در کارهایی که پیش میآمد اندیشه میکردم تا سودی بر من چه گمان داشتم از تحقیقاتی که مردم درباره اموری که مبتلا هستند میکنند که اگر غلط روند در نتیجه آن زیان میبینند بیشتر درك حقایق خواهم نمود تا از بیانات علمائیکه در حجره آرمیده و در نظریاتی اظهار رای میکنند که هیچ نوع تأثیری ندارد و نتیجه عاید ایشان نمیکند جز اینکه شاید بسبب دور بودن آن آراء از فهم عامه می توانند برخود بنالند که هوش و صنعت بسیار بکار برده اند تا آنها را صحیح جلوه دهند ولی همواره سحت مشتاق بودم که تشخیص غلط را از صحیح بیاموزم تا کارهای خود را بدرستی نیز دهم و در زندگانی باطمینان راه بینمایم *

هر چند تا زمانی که آداب و عادات مردم دیگر را فقط می نگریستم (۱) موحسانی برای یقین نمی یافتم و تقریباً همان اندازه اخلاف که در آراء فلاسفه دیده بودم در احوال مردم مشاهده می کردم و بنا بر این بر رگرسودی که از این سر در انفس میسر دم ایسود که بسیار چیزها میدیدم که پیش ما سحیف و رکیک است ولی اقوام بزرگ دیگر آنها را میدیدند و معمول میدادند و از یرو عبرت می گرفتم که عاید و ملکاتی را که فقط از راه اس و سادت پیدا کرده ام حدیان مسلم سدارم و از این راه کم کم بسیاری از اشباهات را از خود دور می کردم که روشنی طبیعی ذهن را مایه بیرگی است و مانع از آست که سحس بدرستی تعقل نماید . اما چون چند سال از عمر خود را مطالعه کتاب جهان سر بردم و در تحصیل تجربه کوشش نمودم یکرورد بر آن شدم که در خود نیز بنای مطالعه گذارم و تمام قوای ذهن خویش را برای اختیار راههایی که باید بینمایم بکار برم و گمان دارم که عواید مهاجرت اروپا و دوری از کسب سبب شد که از آن مطالعه بسی بیشتر سود بردم *

بخش دوم

آن زمان در آلمان بودم و مناسبت جنگی که هودهم پایان رسیده است (۲) بان سرزمین رفته و خون ارتماسای تا حکمداری امر اطورد (۳) بسپاه بر میگشتم آغار درمستان در لشکر گاهی درك کردم و آنچه مصححتی نمود که مرا مشعول کند و از حسن اتفاق اندیشه در دل و هوایی در سر نداشتم که حواس مرا پریشان سارد . س همواره تسهادر حجره کنار آتس سر میبردم و فرصت تفکر داشتم و یکی از نجسین فکر ها که بحاطرم رسیده این بود که عالماً مصوعایی که دارای اجراء بسیار و دست استادان چند در آن کار بوده است سکمال چیر هائی نیست که یکسر آرا ساخته و پرداخته باشد (۴) چنانکه عمارتی که يك معمار بر عهده گرفته و انجام داده غالباً ریباتر و مناسب تر از

(۱) یعنی مورد تحقیق قرار میدادم و فقط بطاره می کردم .

(۲) جنگ سی ساله که نارد . سال پس از نکارش این رساله بنا ان رسید

(۳) هر دیباند دوم پادشاه دهم و معمارستان

(۴) تمهید مقدمه است برای بیان آنکه چرا علوم سامعین را یکسره کنار گذاشته و خود در

صدد تحصیل معرفت بر آمده است *

ساختمانهایی است که چندین کس خواسته‌اند اصلاح کنند و دیوارهای کهنه را که برای منظوره‌های دیگر ساخته شده بکار برده‌اند و همچنین شهرهای کهن که نخست دهکده بوده و سرور زمان شهرهای بزرگ شده غالباًست با آبادی‌های مظمی که یک نفر مهندس بسلیقه خود در بیابان طرح ریخته زشت و بدتر کیب است هر چند عمارت آنها را چون یکان یکان در نظر گیری بهمان آراستگی ساختمانهای دیگر بلکه آراسته تر است ولیکن چون تنظیم و جمع آنها را بایکدیگر بنگری که یکی بزرگ و دیگری کوچک و کوچها کج و ناهموار است گوئی تصادف و اتعاف آنها را باین صورت در آورده و اراده مردم عاقل در آن دخیل نبوده است با آنکه در شهرها همواره مأمورین مخصوص گماشته بودند تا در ساختمانهایی که مردم میکردند مراقبت کنند که مایه زیبایی شهر و تفریح ناظرین باشد پس چون این کیفیت را مشاهده کنیم یقین حاصل می شود که ساخته های دیگران را پرداختن و از آنها انبیه کامل ساختن آسان نیست و همچنین بحاطرم رسیدن اقوامی که سابقاً نیمه وحشی بوده و متمدن شده و قوانین خود را سرور زمان بر حسب ضرورت و بواسطه رحمت حاصله از مسارعات و جلیات وضع کرده اند ما سدمثللی که از آعار اجتماع پیروی از قوانین یک نفر مقل عاقل نموده اند دارای اسطام نیستند (۱) چنانکه آراستگی دستگاه دیانت حقه (۲) که بطامات آنها با امر الهی داده شده باید با دستگاههای دیگر طرف بست باشد و چون ما باید سخن از امور بشری برایم باز بیاد می آوریم که ترقیات اسپارت (۳) در قدیم از جهت خوبی و درستی یکان یکان قوانین آن بود چه بسیاری از آنها عجیب و وحشی مخالف آداب بکوس بلکه بسبب آن بود که آن قوانین را یک نفر وضع کرده و همه متوجه یک منظور بود و همچنین فکر کردم که علوم کتابی خاصه آنها که اصولیات فقط احتمالی است و برهانی نیست چو انندك انندك رعقاید اشخاص بسیار فراهم آمده نمی توانست مانند تحقیقات یک نفر حردمند که درباره پیسروت امور استدلال ساده طبیعی کند بحقیقت نزدیک باشد و بی زیاد کردم که همه از

(۱) عقیده عقلای امروز نکلی مخالف این طراست و معتقدند که بهترین قوانین آنست که از روی تجربه و بر حسب ضرورت پیش آمد امور وضع شود و ناشی بر خیالی باشد .
(۲) مراد دین مسیح و بانه خصوص دستگاه مذهب کاتولیک است

(۳) اسپارت Sparte شهر معصری از یونان که همسر آن بود و قومی جنگجو در آن مسکنی داشتند و باقوانین سخت زندگی می کردند و وضع آن قوانین مسرت یکی از قدیمی ایشان بود معروف به لیکورگ Lycurgue از جمله آن قوانین این بود که هر طفل ناصی اجنه را بالای کوه برده تلف می نمودند و کودکان خود را تلیم میدادند که مل بگری در رسیدند و نگذارند دیگری مال آنها را در باند و جدعه و حاصوسی را مسجنند همه این قوانین و رسوم برای این منظور بود که هر مردی از مردم اسپارت حکمی شود و حردمند او تمام مصروف خدمت دولت شود

کودکی بر روی رسیده ایم و مدت زمانی محکوم نفسانیات خود و مریبان خویش بوده ایم و بسا که آنها بایگدیگر ضدیت داشته و شاید همیشه بهترین راه را پیش پای ما نمیگذاشتند پس البته افکار ما آنسان پاک و اسوارتواند بود که ممکن می شد اگر می توانستیم از آغاز ولادت قوه تعقل خویش را تمام داشته باشیم و جز آن چیزی را بر هبری اختیار ننمائیم.

راست است که هیچگاه نمی بینیم همه خانه های یک شهر را ویران کند تا آنها را بشکل دیگر بنا کرده و کوچه ها را ریزا سازند ولیکن بسیار دیده می شود که مردم خانه های خود را می کوبند و از نو می سازند و حتی بعضی اوقات که پای بست آنها استوار نیست و خود آماده ویرانیست این کار را از ناچاری می کنند. بر همین قیاس تعقل داشتم که هیچ معقول نخواهد بود که یکی از افراد مردم بخواهد اصلاح کشور کند باینکه همه چیز را از بنیاد تغییر دهد و دولت را و از گون نماید که از نو بسازد و باینکه همه علوم را تجدید یا ترتیب تعلیم آنرا در مدارس بکسره دیگر گون کند ولیکن نسبت به عقایدی که من تا آن زمان در خاطر پذیرفته بودم هیچ به آن ندیدم که بیک مرتبه عزم کنم بر اینکه همه آنها را از ذهن برون سازم تا از آن پس عقاید درست تر بجای آنها بگذارم یا همان عقاید پیشین را پس از آنکه ب میزان عمل سنجیدم و مطابق بودم دوباره اختیار کنم و جزماً معتقد شدم که باینوسیله زندگی خود را بهتر پیش خواهیم برد تا اینکه بر پایه ست کهنه عمارت بسازم و بر اصولی که در جوانی بندهن گرفته و صحت آنها را تحقیق نموده ام اعتماد کنم زیرا با آنکه در اینکار مشکلات چند میدیدم آنها را بیچاره میدانستم و طرف نسبت با دسواری نپسودی کمترین امری از امور عامه نمی یافتم چه آن بناهای بزرگ را (۱) پس از خرابی دوباره ساحن یا با وجود تزلزل نگاهداشتن بغایت دشوار و سقوط آنها نیز البته عیفاست و اگر هم عیبها و نقصهایی دارند چنانکه از تنوع آنها باید یقین کرد که بعضی از آنها بی عیب و نقص نیستند اس و عادت آنرا ملایم و گوارا ساخته و بسیاری از آنها را محو یا اصلاح کرده که تنها بقوه عمل با حزم ممکن می شد و در هر حال تحمل آن عیبها آسان تر است تا تبدیل آنها چنانکه راههای پر پیچ و خم که میان کوهها گردش میکند کم کم از روف و آمد چنان هموار و آسان میشود که بر روی آنها سبی بهتر از آنست که خود را بدره و ماهور بزنند و از کمره و پرتگاهها دیروالا روید برای اینکه راست رفته باشند (۲)

(۱) یعنی اساس دول و ملل و تشکیلات آنها •

(۲) همه این مقدمات برای آنست که برساند که میخواهد در اساس سیاست یا روحانیت انقلاب بپندارد زیرا هر چند دکارت یکی از بزرگترین مصلح کنندگان افکار است ادرتهم شدن با انقلاب سحت بر هبر داشته است مخصوصاً در عقاید دینی و چون تعلیمات علمی آن زمان در دست اولیاء دین بود مصلح کردن آنها هم بر لزل اساس دین محسوب میشد •

از اینرو من هیچوجه طبایع شهر آشوب بی آرام نمی پسندم که اصل و نسب و استطاعت آنها در خور اشتغال بامور عامه نیست و لیکر همواره فکر تجدد و اصلاحی در آن امور دارند و اگر میدانستم در این رساله چیزی هست که چنین سماعتی درباره من بگمان میآورد از اجازه نسر آن دلخور میشدم چه دلخواه من پیش از این نیست که افکار خویش را اصلاح کنم و بر بنیادی استوار سازم که خود آنرا بی افکنده باشم پس اگر پیروی آن میخواهم کسانی که فضل خداوند بیشتر شامل حال ایشان است شاید نقشه های عالی تر داشته باشند ولیکن برای بسیاری از مردم از آن میترسم که پیروی همین نقشه بر تر از توانائی ایشان باشد و همه کس را نرسد که بخواهد همه عقایدی که سابقاً بدهنش راه یافته پاك كند چه بیشتر مردم از دو گروه اند که برای هیچيك از ایشان اینکار شایسته نیست یکی آنانکه خود را دانایان از آنکه هستند میدانند و از هتاپ در انقاد رأی خود داری نمی توانند و آن اندازه صبر و حوصله ندارند که افکار خویش را بر ترتیب جریان دهند و بنا برین اگر اصولی که در دست دارند محل شك و ریب قرار داده از راه عمومی کج شوند هرگز سر رشته کار را بدست نمیآوردند و همه عمر گمراه میمانند. گروه دیگر کسانی هستند که بسبب عقل یا فروتنی خود مردم دیگر را در نیمز درست از مادرست توانا بر از خویش شناخته و از ایسان تعلم میتواند کرد و بنا بر این باید پیروی عقاید آنان اکتفا نمایند و از اینکه بهوه شخصی افکار خویش را بهبودی دهند، منصرف باشند اما من اگر همواره تنها يك استاد داشته یا اختلاف عقایدی را که همه وقت میان فضلا بوده در نیافته بودم همانا از گروه دوم میبودم لیکن از همان روزهای مدرسه داستم که هیچ اندیشه عجیب و رأی سخنی نیست که یکی از فیلسوفان آنرا اظهار کرده باشد سپس هنگام جهانگردی دریافتم که مردمی که افکارشان از مابسی دور است همه بی تربیت یا وحشی نیستند بلکه بسیاری از آنها با اندازه ما و بیش از ما قوه تعقل بکار میبرند و نیز برخوردارند باینکه یکس چون از کودکی میان فرانسویان یا آلمانیان پرورده شود بکلی فرق دارد با آنکه با همان طبع و همان ذهن میان چینیان یا آدمخواران ریست کند تا آنجا که در سیوه حامه و زندگانی مردم آنچه ده سال پیش پسندیده بود و شاید ده سال بعد نیز مرغوب خواهد بود اکنون عرب و رکیك مینماید پس دانستم احتیارات ما بیستر مبنی بر عادت و تقلید است نه بر یقین و تحقیق و دست تحقیقی که کشف بر دشوار است کسرت آنرا مباط اعتبار نتواند بود چه احتمال در یوسف حقیقت رأی است تن بیش از يك گروه است پس باین دلایل در صدم من هیچکس بود که عقاید و راهتوانم بر دیگران بر حیح دهم و ناچار سده حدود در صدم کشف طریق بر آید

اما ما باید کسیکه تنها در تاریکی راه می پیماییم بر آید که بسیار آرام گمراه

گفتار

و در هر باب احتیاط تمام بکار برم تا اگر آهسته پیش میروم باری از امتادن مصون باشم حتی اینکه نخواستم نفی هیچیک از عقایدی را که سابقاً بی تحقیق در ذهنم راه یافته بود آغاز کنم مگر اینکه از پیش با تأنی و طول مدت لازم طرح کاری را که در پیش گرفته بودم ریخته و راه صحیح را برای رسیدن به معرفت آنچه ذهنم بر آن قادر است یافته باشم هنگامیکه جوان تر بودم از ابواب فلسفه بمنطق و از ریاضیات بجبر و مقابله و تحلیل هندسی (۱) بیشتر دل داده بودم و این سه فن یا علم را چنان می پنداشتم که بمقصود من باری خواهند کرد اما چون درست تأمل نمودم در باره منطق برخوردیم باینکه فایده عمده قیاسات و بیشتر تعلیمات دیگرش این نیست که آدمی چیزی را که نمیداند در یاد بیاورد آنست که بشواید آنچه را میداند بدستگیری بفهماند یا مانند فن ریتمون لول (۲) از آنچه نمیداند بی تصور و تصدیق کهنگو کند و هر چند در واقع دستورهایی صحیح نیکو بسیار دارد اما چنان مطالب پر ضرر یا حشو و زاید آمیخته است که جدا کردن مفید آنها از مضر همان دشواری است که کسی بخواهد از یک پارچه سنگ مرمر ناهموار پیکر دیان یا منرو (۳) بسازد. اما در باره تحلیل هندسی قدما و جبر و مقابله متأخرین گذشته از این که بر مواد ذهنی مجرد تعلق میگیرند و سودی از آنها نیست هندسه چنان پای بند شکل است که ورزش قوه فهم بدون فرسودن قوه وهم از آن میسر نمیشود و جبر و مقابله گرفتار بعضی قواعد و ارقام است که تاریک و مشوش گردیده و بجای اینکه ذهن را پرورش دهد بیشتر آنرا گرفتار عوائق و تعقیدات میسازد (۴) بنا برین معقده شدم که باید روش دیگر بجویم که دارای مزایای این سه فن بوده و از معایب آنها عاری باشد و همچنانکه در ممالک کرب قوانین غالباً بهانه برای فساد میسود و اگر معدود ولی کاملاً مجری و مرعوب باشند انتظام دولت بسی بیستر است بر همین قیاس بر آن شدم که بجای قواعد فراوان که منطق در آن بر کتب یافته چهار دستور آینده مرا بس است بشرط اینکه عزم دائم راسخ کنم بر اینکه هرگز از رعایت آنها تحلف نورزم (۵)

حسب اینکه هیچگاه هیچ حیرت پندارم جز آنچه درسی آن بر من بدیهی شود یعنی از شتاب زدگی و سبق ذهن سحت سر هر رم و چیزی را بتصدیق نپذیرم مگر آنکه

(۱) ۹ صفحه ۱۰۱ رجوع کنید (۲) صفحه ۷۳ رجوع کنید

(۳) Minerve Diane دو الهه یونانی که مجسمه های رینا از آنها ساخته شده است.

(۴) باید بحاطر داشت که آرمان تسهیلاتی که امروز در هندسه و جبر و مقابله بعمل آمده هنوز واقع نشده بود و دکارت خود یکی از اشخاصی است که در تفریح علوم خاصه ریاضی مدخلیت تام داشته و هندسه را از مراجعه باشکال و حیر و مقابله را از قید ارقام بی بیار ساخته است (صفحه ۱۰۵ رجوع کنید).

(۵) سطور آند، یکی از مهم ترین مواضع این کتاب است که سر رشته روش دکارت را دست میدهد و با درست در آن تأمل کرد برای مرید توضیح رجوع کنید صفحه ۱۰۰ و ما بعد

در ذهن چنان روشن و متمایز گردد که جای هیچگونه شکلی باقی نماند .
دوم آنکه هر يك از مشکلاتی را که ببطالعه در میآورم تا میتوانم و با اندازه که برای
تسهیل حل آن لازم است تقسیم باجزانمایم .

سوم آنکه افکار خویش بترتیب جاری سازم و از ساده ترین چیزها که علم با آنها
آسانتر باشد آغاز کرده کم کم به معرفت مرکبات برسم و حتی برای اموری که طبیعتاً تقدم
و تأخر ندارد ترتیب فرض کنم .

چهارم آنکه در هر مقام (۱) شماره امور و استقصار را چنان کامل نمایم و باز دید مسائل
را با اندازه کلی سازم که مطمئن باشم چیزی فرو گزار نشده است .

تسلسل درازد لایل ساده و آسان که علمای هندسه آنها را بر حسب عادت برای رسیدن
بدشوارترین براهین خود بکار میبرند مرا بخوبی انداخته بود که جمیع چیزها تیکه معرفت
انسان بر آن تعلق میگیرد بهمان قسم نسبت بیکدیگر مترتب میباشند و اگر شخص از پذیرفتن
آنچه حقیقت نیست بپرهیزد و ترتیبی را که برای قیاس و استنتاج آنها از یکدیگر باید رعایت
کرد بنماید هیچ امر دوری نیست که سرانجام بآن نرسد و پنهانی که آشکار سازد و من با سانی
در یافتن که از چه چیزها باید آغاز کنم یعنی از آنچه آسان و ساده تر و بهم نزدیک تر است (۲)
و چون ملاحظه کردم که از میان همه کساییکه تا کنون در علوم طلب حقیقت کرده اند تنها
ریاضیان بپراهن پی برده یعنی دلایل محقق و بدیهی بدست آورده اند شك نمی کردم که از همان
امور که آنان در نظر گرفته اند باید آغاز کنم هر چند امید سودی از آنها نداشتم جز اینکه
ذهنم را عادت دهند که از حمایتی تغذیه کند و بدلائل غلط قانع نشود (۳) اما برای این
مقصود بنا گذاشتم که جمیع فنون خاصی را که عموماً ریاضیات میخواهند (۴) در بگیرم
و نظر باینکه با وجود اختلاف موضوعات (۵) همه ما هم موافقت دارند از آن جهت که
منظور علوم مزبور نسبت و تناسب (۶) موجود در آن موضوعات است دیدم بهتر آنست
آن تناسب را بطور کلی در نظر بگیرم و فقط در موضوعاتی که بتواند معرفت آنها را
برای من سهولت نماید (۷) اما آن تناسب را محصور و محدود آن موضوعات ندانم تا

(۱) یعنی حواء در مقام تقسیم مشکلات با حواء نظر بقاعده دوم و حواء در جاری ساختن افکار

ترتیب و تدریج نظر بقاعده سوم

(۲) بقتضای قاعده سوم .

(۳) رجوع کنید بصححه ۱۰۵

(۴) ریاضیات منقسم بود بحساب (یا حرو و مقابله) و هندسه و نجوم و موسیقی و مناظر و مر یا

(۵) موضوع هندسه اشکال است موضوع نجوم ستارگان موضوع موسیقی اصوات موضوع

مناظر و مر یا با احوال نور

(۶) یعنی نسبت های بین معادیر از حیث مساوی یا تقاضا یا اضافه

(۷) یعنی خطوطی که ساده ترس کمیاب میباشد .

سیر حکمت در اروپا

بتوانم بعدها بهر چیز دیگری که درخور باشد شامل نمایم (۱) پس از آن چون برخوردارم باینکه برای معرفت آن نسبت گاهی محتاجم که هر يك را جدا گانه ملاحظه کنم و بعضی اوقات فقط باید آنها را در ذهن نگاه دارم یا چند فقره را جمعاً در نظر گیرم فکر کردم که چون بخواهم آنها را جدا گانه بیاد آورم باید در خطوط مستقیم فرض کنم زیرا که چیزی از آن ساده تر نمی یافتم یا چیزی که بتوانم در فهم یا حس خود از آن روشن تر تصور نمایم اما چون بخواهم آنها را در ذهن نگاه دارم یا چند فقره را جمعاً در نظر گیرم باید با رقام و علامات معدودی هر چه کوتاه تر در آورم (۲) و باین وسیله از تحلیل هندسی و جبر و معادله آنچه نیکوست اختیار کرده و نقص های یکی را بواسطه دیگری رفع خواهم نمود. (۳)

حال بجزایر میتوانم گفت که رعایت این چند دستور که اختیار کرده بودم چنان در حل مسائلی که آن دو علم شامل آنهاست کار را بر من آسان کرد که در ظرف دو سه ماه که مشغول مطالعه آنها بودم در حالی که از ساده ترین و کلی ترین امور آغاز کرده و هر حقیقتی که در می یافتم قاعده تازه برای کشف حقایق دیگر میشد نه تنها مسائل چندی را که سابقاً دشوار می پنداشتم حل نمودم بلکه عاقبت چنین یافتم که در مسائلی که بکلی بر من مجهول است اکنون میتوانم دریابم که بچه وسیله و تا چه اندازه حل آنها میسر میشود و شاید که این ادعای مرا گزاف نپندارید هر گاه بیاد آورید که چون در هر باب حقیقت یکی بیش نیست پس هر کس آنها را بیابد در آن خصوص آنچه را که دانستن آن ممکن است میداند چنانکه فی المثل کودکی که علم حساب آموخته هر گاه چند عدد را موافق قواعد مقرر با هم جمع کند میتواند مطمئن باشد که راجع بمیزان کل آن اعداد آنچه را که ذهن آدمی قادر بر کشف آن هست دریافته است و سر انجام روشی که رعایت ترتیب حقیقی و شماره صحیح از همه احوال امر مجهول مطلوب را بدست میدهد کل آنچه را که موجب قطع و یقین بمواعد علم حساب میباشد شامل است.

اما در پیروی این روش چیزی که بیشتر مایه خرسندی من میشد این بود که اطمینان داشتم در همه مورد عمل خود را اگر بنه و کمال نباشد بازی بهترین راهی که برای من

(۱) باین ملاحظه است که دکارت در بعضی از تحریرات خود گفتگو از ریاضیات عمومی میکند (۲) در ادراک موضوعات ریاضی فهم یا عقل و وهم با خیال بهم مدد میرساند مقادیر چون بطور کلی و مطلق در نظر گرفته شوند معقول صرف میباشد و بعدد باید نموده شوند همینکه خواستیم آنها را بوجه در آوریم حرثی میشوند و بصورت خطوط شکل در می آیند اینست که مصنف میگوید چون بخواهم آنها را جدا گانه یعنی بطور حرثی در نظر بگیرم خطوط در می آورم و هر گاه بخواهم جمعاً یعنی بطور کلی ملحوظ بدارم بعدد می نمایم.

(۳) در چند سطر شماره تصرفات مهمی است که مصنف در ریاضیات نموده و هندسه تحلیلی و مترع و حصر و مقابله را تجدید کرده است.

مقدور است بکار میبرم از این گذشته در ضمن عمل میدیدم ذهنم اندک اندک خو میکنند که منظوره‌های خود را روشنتر و متمایزتر ادراک نماید و چون آن روش را بساده مخصوصی منحصر ساخته بودم امیدواری داشتم که در حل معضلات علوم دیگر نیز مانند غوامض علم جبر و مقابله از آن برخوردار شوم ولیکن دلیری نمی‌کردم که از آغاز بمطالعه همه مشکلاتی که بذهن میرسد پردازم چه این مخالف همان ترتیبی میشد که به مقتضای آن روش است و لیکر چون بیاد آوردم که اصول آنها همه از فلسفه باید اخذ شود و در فلسفه هنوز اصول یقینی نیافته بودم پس اندیشیدم که مقدم بر هر چیز آنست که آن اصول را بدست آورم و چون اینکار مهم ترین امر عالم و بیم شتابزدگی و خطر سبق ذهن در آن از همه پیش است دست بردن بآن باید برای زمانی گذاشته شود که از جهت سن کامل تر باشم چه در آن هنگام بیش از بیست و سه سال نداشتم و شایسته بود که از دیر گاهی پیش خود را آماده کرده همه عقاید غلط را که تا آن زمان در ذهنم نشسته بود ریشه کن سازم و بچارب بسیار نیز بدست آورم که برای استدلالات خویش موادی داشته باشم و ضمناً در روشی که پیشهاد خود ساخته بودم پیوسته ورزش نموده استوارتر و زبردست تر شده باشم.

بخش سوم

باری همچنانکه هر گاه کسی خانه دارد و میخواهد آنرا بکند پیش از دست بردن باینکار هر آینه آنرا میکوبد و مصالح فراهم میسازد و معماری باید یا خود فن معماری میآموزد و با دقت تمام طرح میریزد اما با اینهمه نمیتواند قانع شود بلکه ناچار از پیش خانه دیگری آماده میکند که هنگام ساختمان بتواند در آن با سایش زیست نماید بر همین سان چون مرا عمل بر آن داشت که در عقاید خود مردد باشم برای ایسکه در اعمالم باری بحال تردید مانم و بتوانم تا ممکن است بغوشی زندگانی کنم يك دستورا اخلاقی موقف برای خود برگزیدم و آن مبنی بر سه چهار اصل بود که اینک برای شما از بیان آن تن نمیزنم.

اصل اول اینکه پیرو قوانین و آداب کشور خود باشم و دیانتی را که خداوند در باره من تعضل کرده و از کودکی مرا بآن پرورده است پیوسته نگاه دارم و در امور دیگر پیروی کنم از عقاید معتدل دور از اغراط و تفریط که خردمندترین اسخاص را که باید با آنها نشست و برخاست کنم بآن معتقد و عامل یابم زیرا چون معتقدات خود را کنار می گذاشتم که آزمایش در آورم همانا بهترین کار این بود که عقاید خردمندترین مردم را پیروی کنم و چون ممکن است میان ایرانیها و چینیها هم کسانی بدانشمندی خود ما سند (۱) سودمندتر

(۱) جواب از سؤال مقدر میدهد و بخواهد برساند که چاره‌حر پیروی از دانشمندان کشور خود نیست زیرا که بدانشمندان ممالک دیگر دسترسی ندارد و از میان اقوامی که در میان تمدن و دانشمندی معروف بودند ایرانیها و چینیها را سببست دوری و دسترس بودن مثل می‌ورد

آن دانستم که دانشمندانی را که با آنها باید آمیزش داشته باشم مقتدای خود قرار دهم و برای اینکه بدانم برآستی عقاید آنها چیست آنچه را بآن عمل میکنند مناظره با آنها نه آنچه میگویند زیرا با فساد اخلاق ما کمتر کسی حاضر میشود آنچه را که معتقد است بگوید گذشته از اینکه بسیاری از مردم از عقاید خویش آگاه نیستند چه عملی از ذهن که مایه اعتقاد بامری میشود غیر از آنست که علم با اعتقاد را حاصل میکند (۱) و غالباً این دو عمل باهم جمع نمیشود. و هر گاه میدیدم در یک امر چندین عقیده یکسان پذیرفته است آنرا که معتدل تر بود بر میگزیدم چه عقاید معتدل همواره در عمل آسان تر و بر حسب ظاهر بهتر است از آنرو که آنچه زیاده روی و از حد اعتدال بیرون باشد بر حسب عادت بد است و میانه روی باین ملاحظه پسندیده تر است که اگر کج روم از راه راست کمتر دور شوم چه هر گاه از کناری روم ممکن است راه راست بر کنار دیگر باشد و ناچار شوم بآنجا برگردم و بویژه از جمله زیاده روی ها میدانستم تعهداتی را که به موجب آن شخص چیزی از آزادی خود میکاهد هر چند این قاعده را ناپسند نمیدانم که نظر بتلون نفوس ضعیف برای اینکه اگر کسی نیت خیری دارد آنرا برنگرداند عهد و پیمانی کند که پای بند آن گردد و یا اگر هم نیت او خیر و شری ندارد در معامله برای اطمینان از وقوع آن عقدی ببندد که لازم شود (۲) اما چون من هیچ چیز در جهان نمیدیدم که پیوسته بیک حالت بماند و در باره خویش مخصوصاً امیدوار بودم باینکه همواره آرا خود را تکمیل کنم و بهبودی دهم پس خطای بزرگ و خلاف عقل میدانستم که اگر در آن موقع چیزی را بپسندم مقید شوم که بعد ها نیز آنرا درست بدانم در حالیکه ممکن است درستی او زایل شود یا عقیده من برگردد.

اصل دوم این بود که هر قدر بیشتر بتوانم در کار خود پا برجا و استوار باشم و هر گاه بر رأیی تصمیم کردم هر چند محل شبهه و تردید بوده باشد چنان دنبال آنرا بگیرم که گویی بهیچوجه جای تشکیک نبوده است و درین باب مانند مسافرین رفتار کنم که چون در پیشه راه گم کنند نباید بسرگردانی گاه از یک سو و زمانی سوئی دیگر روند یا یک بنادرنک کنند بلکه باید همواره تا میتوانند بیک جهت بخط مستقیم حرکت کرده بدلائل ضعف تغییر خط سیر ندهند هر چند در آغاز آنرا بتصادف اختیار کرده باشند چه باین شیوه اگر بنقطه مقصود نروند لامحاله بجایی میرسند که در هر حال بهتر از میان بیسه است. همچنین چون غالباً در اعمال زندگی تأخیر جایز نیست این نکته حقیقتی است مسلم که هر گاه کسی قادر بر تشخیص رأی درست نباشد باید رأیی را که درستی آن محتمل است اختیار کند و اگر هم میان چندین رأی ترجیح نتواند باید بر یکی جازم شود و از آن پس در عمل

(۱) مصنف اعتقاد را ناشی از اراده میدانند که قوه فعاله نفس است و علم و قوه منفعله او است

(۲) میخواهد بگوید نذرها و عفوود شرعی را منع نمیکنم.